

# دیالوگ واقعی گفتن و در عین حال گوش سپردن است

نگاهی به کتاب «گادامر» در گفتوگو با  
دکتر اصغر واعظی، استاد فلسفه  
دانشگاه شهید بهشتی

## دیگری را به رسمیت بشناس!

### محسن آزموده

هرمنوتیک در مختصرترین تعریف آن یعنی دانش تفسیر یا مطالعه درباره تفسیر. اما این تازه اول ماجراست، چون بلافاصله دستکم سه سوال مطرح میشود، اولاً دانش یعنی چه؟ ثانیاً تفسیر یعنی چه؟ ثالثاً تفسیر چه چیزی؟ فرض کنیم در پاسخ سوال اول بگوییم دانش یعنی مطالعه و تحقیق روشمند و در جواب سوال سوم بگوییم تفسیر هر متنی، اعم از متون مقدس و ادبی و هر متنی که پیش روی انسان قرار می‌گیرد. مشکل اصلی در پاسخ به سوال دوم پدید می‌آید: تفسیر یعنی چه؟ فهم معنای مورد نظر نویسنده؟ فهم معناهای نهفته در متن؟ یا چه روشی؟ اینها تنها بخشی از پرسشهایی است که هرمنوتیک می‌کوشد به آنها پاسخ بدهد. هانس گئورگ گادامر (1900-2002) متفکر آلمانی بزرگ‌ترین فیلسوف هرمنوتیکی معاصر است. اصغر واعظی استاد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی، گادامر را نماینده اصلی هرمنوتیک فلسفی می‌داند و معتقد است که تاثیر بسیار عمیقی بر مباحث فلسفی و الهیاتی معاصر و نیز شیوه‌های جدید تفسیر در علوم انسانی گذاشته است. او به تازگی کتاب راهنمای دانشگاه کمبریج با عنوان گادامر را به فارسی ترجمه کرده است. این کتاب با سرویراستاری رابرت جی. دوستان شامل مجموعه مقالاتی از پژوهشگران برجسته فلسفه است که در هر مقاله یکی از وجوه اساسی اندیشه گادامر معرفی شده است. به مناسبت انتشار این کتاب با دکتر واعظی گفتوگویی صورت دادیم که از نظر می‌گذرد.

## در ابتدا بفرمایید چرا سراغ هرمنوتیک و گادامر رفتید؟

گرایش يك پژوهشگر به يك موضوع يا يك اندیشمند ممکن است كاملاً اختیاری و انتخابی نباشد و چه بسا برخی از شرایط یا مجموعه‌ای از مطالعات پژوهشگر را به سمت يك موضوع يا يك اندیشمند سوق داده باشد. اما شخصاً معتقدم که هرمنوتیک یکی از موضوعاتی است که مساله جامعه امروز ماست و عمده‌ترین دلیلی که من به سراغ هرمنوتیک رفتم مساله بودن آن برای جامعه امروزمان است. برخی از اندیشه‌هایی که در غرب تولید و به ایران وارد شده، مساله جامعه ما نبوده و در نتیجه به پختگی لازم و تاثیرگذاری نرسیده‌اند. چنین اندیشه‌هایی برای ما صرفاً دانشی انتزاعی هستند که با آنها آشنا می‌شویم، ولی مساله ما نیستند. اما برخی اندیشه‌ها در عین وارداتی بودن مساله جامعه امروز ما نیز است و هرمنوتیک یکی از این اندیشه‌هاست. البته تکوین و پیدایش اندیشه‌ها در غرب همواره مساله محور بوده است، یعنی برای حل مشکلی که جامعه آن روز غرب با آن دست به گریبان بوده پدید آمده‌اند. هر اندیشه - اعم از اندیشه‌های فلسفی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... - برای پاسخ به يك مساله پدید آمده است اما در عین حال یا خود آن اندیشه زمینه‌های ایجاد مسائل جدید را فراهم نموده است و یا تحولات جامعه بسترساز طرح مسائل جدید شده و بدین ترتیب زنجیره‌ای از اندیشه‌ها شکل گرفته است.

## آیا طرح مباحث هرمنوتیکی در ایران هم به همین صورت بوده؟

بله، البته بخش‌هایی از مباحث هرمنوتیک توسط برخی متفکرین معاصر طرح می‌شد، مباحثی که البته همه آنها هرمنوتیکی نبود، اما یکی از منابع آن هرمنوتیک بود. برای مثال این مساله جدی که خوانش ما از دین و متون دینی چگونه است؟ آیا واقعاً يك خوانش واحد وجود دارد یا می‌توان از متون دینی خوانش‌های متفاوتی داشت. این مباحث به ویژه بعد از انقلاب اسلامی 57 و حال و هوای فرهنگی حاکم در آن زمان به تدریج مطرح شد و گسترش یافت. از این رو معتقدم که مباحث هرمنوتیکی یکی از مسائل مهم و مبتلابه جامعه امروز ما است و حتی حوزه‌های علمیه هم نسبت به آن دغدغه دارند. از آنجا که بزرگ‌ترین فیلسوف هرمنوتیکی معاصر گادامر است، لذا بدون آشنایی با اندیشه‌های او نمی‌توان ورود جدی به مباحث هرمنوتیکی داشت.

**گفتید گادامر بزرگ‌ترین فیلسوف هرمنوتیکی معاصر است، منظورتان چیست؟**

در اینکه گادامر فیلسوف بزرگی است، تردیدی وجود ندارد. اما اینکه گفتم بزرگ‌ترین فیلسوف هرمنوتیکی معاصر مقصودم این است که ما فیلسوفان هرمنوتیکی بزرگی چون شلایرماخر، دیلتای، ریکور و اریک هرش را داریم، اما گادامر به معنای واقعی کلمه فیلسوف هرمنوتیکی است زیرا بن‌مایه اصلی مباحث هرمنوتیکی معاصر اندیشه‌های گادامر است. نظرات هرمنوتیکی فیلسوفان پس از او، عمدتاً واکنش به اندیشه‌های هرمنوتیکی اوست، یعنی یا به نحوی مواضع هرمنوتیکی او را تایید و یا آن را رد می‌کنند.

**آیا می‌توان گفت که هرمنوتیک در آغاز تلاشی برای فهم متون مقدس و روش‌های دریافتن معنای متن‌های مقدس بود؟**

-کاملاً درست است. تا قبل از شلایرماخر، که هرمنوتیک مدرن را پایه‌گذاری کرد، دو جریان هرمنوتیکی متمایز وجود داشت: 1. هرمنوتیک دینی که دغدغه‌اش فهم متون مقدس بود. هرمنوتیک دینی را می‌توان با جریان نهضت اصلاح دینی و لوتر پیوند زد. این جریان واکنشی به نوع فهمی بود که کلیسای کاتولیک از کتاب مقدس ارائه می‌کرد و کوشید تا فهم کتاب مقدس را از انحصار کلیسای کاتولیک خارج کند؛ 2. هرمنوتیک فقه‌اللغوی یا زبان‌شناختی که، طرفداران آن اومانیت‌هایی بودند که هدفشان فهم متون کلاسیک یونان باستان بود. این دو جریان هرمنوتیکی توسط شلایرماخر با هم ادغام شد و هرمنوتیک عام پدید آمد. یعنی هرمنوتیکی که هدفش فراتر از صرف فهم متون دینی است و روش‌هایی را برای فهم هر گونه متن اعم از متون دینی و متون کلاسیک یونان باستان و حتی کلام شفاهی ارائه می‌دهد. پس از شلایرماخر، دیلتای هرمنوتیک روشی را بسط داد و آن را به روشی برای فهم در کل علوم انسانی بدل کرد. این اقدام دیلتای در واقع واکنش به رویکرد پوزیتویست‌ها بود. پوزیتویست‌ها بر این ایده پافشاری می‌کردند که اگر علوم انسانی می‌خواهد مانند علوم طبیعی علمی معتبر و عینی باشد باید از همان روشی تبعیت کند که علوم طبیعی بر پایه آن شکل گرفته است. در نتیجه، روش علوم انسانی نیز باید مانند علوم طبیعی روش تجربی باشد. دیلتای اما بر این نکته تاکید می‌کند که جنس معرفت در علوم انسانی متفاوت از جنس معرفت در علوم طبیعی است. شناخت در علوم طبیعی از جنس توضیح و تبیین است که هدفش تبیین ویژگی‌های اشیاء طبیعی و بیان روابط میان آنها است. اما شناخت در علوم انسانی از جنس فهم است، یعنی پژوهش‌گر با تکیه بر سنخیت خود با موضوع پژوهش سعی در فهم پدیده‌های عالم انسانی دارد. در علوم انسانی پژوهش‌گر با نشانه‌هایی که از دیگر انسان‌ها اظهار یا بیان

شده سر و کار دارد. هدف پژوهشگرراهیابی به جهان روحی از طریق این نشانه‌هاست. ديلتاي به این دلیل فلسفه خود را فلسفه حیات یا زندگی نامید. البته مقصودش حیات فرهنگی و روحی است، نه حیات زیستی. فلسفه حیات ديلتاي ناظر به علوم انسانی است. ديلتاي با متمایز کردن جنس معرفت در علوم انسانی و علوم طبیعی، تاکید می‌کند که روش در علوم انسانی نیز باید متمایز از روش در علوم طبیعی باشد و بر این اساس هرمنوتیک را به عنوان روش علوم انسانی معرفی می‌کند.

**به نظر می‌رسد با پیشروی مباحث هرمنوتیکی، بحث روش فهم متن کنار می‌رود و گفته می‌شود که هرمنوتیک با اساس فهم سر و کار دارد.**

دقیقا همینطور است. هرمنوتیک تا قبل از هایدگر و گادامر روشی برای فهم متون بود و به همین دلیل به این نوع هرمنوتیک هرمنوتیک روشی هم گفته می‌شود. اما با هایدگر و به دنبال او گادامر، هرمنوتیک دیگر روش نیست. یعنی در متون هرمنوتیکی به دنبال این نیستیم که روش‌هایی برای فهم متن به دست آوریم. بلکه این خود فهم است که در کانون توجه قرار می‌گیرد. یعنی پرسش این نیست که چه روشی را به کار ببریم تا به فهم درست دست یابیم، بلکه پرسش این است که خود مقوله فهم به لحاظ هستی‌شناختی در انسان چگونه رخ می‌دهد. به همین دلیل هرمنوتیک از هایدگر به بعد، هرمنوتیک فلسفی خوانده می‌شود، در حالی که هرمنوتیک شلایرماخر و ديلتاي، هرمنوتیک -روشی است. به عبارت دیگر از هایدگر به بعد، موضوع هرمنوتیک پدیده شناختی می‌شود؛ پدیده‌شناسی فهم. یعنی فهم در کانون توجه قرار گرفته است و هدف هرمنوتیک تحلیل خود فهم و چگونگی حصول آن در انسان است. پرسش‌ها دیگر به روش مربوط نمی‌شوند. پرسش‌ها از جنس کاملا متفاوتی هستند؛ آیا وقتی چیزی را می‌فهمیم، فهم‌مان فارغ از ذهنیت‌های پیشین‌مان رخ می‌دهد یا برعکس هر فهمی مبتنی بر پیش‌فهم است. هایدگر هرگونه فهمی را مبتنی بر پیش‌ساختارهای فهم (پیش‌دید و پیش‌داشت و پیش‌دریافت) می‌داند و گادامر نیز پیش‌داوری را مقوم و شرط امکان هر فهمی می‌داند. مسائل دیگر هرمنوتیک فلسفی این است که آیا موقعیت تاریخی ما در فهم ما نقش دارد یا خیر؟ سنت در فهم ما -چه جایگاهی دارد. بنابراین در هرمنوتیک فلسفی يك بررسی پدیده شناختی در خصوص مقوله فهم صورت می‌گیرد.

**پس با این بیان هرمنوتیک دارای معنای ثابتی نیست و معنای آن متناسب با رویکردهای متفاوت تغییر می‌کند**

به نکته مهمی اشاره کردید. در هرمنوتیک روشی شلایرماخر و ديلتاي

هرمنوتیک عبارت است از مجموعه فنون و روشهایی که دستیابی به قصد مولف را ممکن میسازد. اما هرمنوتیک نزد هایدگر و گادامر دیگر روش نیست و فلسفی میشود. دغدغه هرمنوتیک فلسفی تبیین ماهیت فهم و شروط امکان آن است. میان این دو معنا از هرمنوتیک فاصله بسیار زیادی است.

به نظر میرسد شما در نوشته‌ها و گفتارستان میان دو مفهوم «پدیدارشناسی» و «پدیده‌شناسی» تمایز قائلید. اگر ممکن است در این زمینه توضیح دهید.

واژه انگلیسی مورد نظر فنومنولوژی (phenomenology) است که در فارسی به «پدیدارشناسی» و «پدیده‌شناسی» ترجمه شده است. فنومنولوژی در سنت فلسفی غرب در دو رویکرد متفاوت بسط یافته است. یک رویکرد در حوزه ایده‌آلیسم آلمانی است، یعنی ایده‌آلیسم استعلایی کانت و ایده‌آلیسم مطلق هگل. در این رویکرد، واژه «فنومن» (phenomena) ناظر به پدیدار است. پدیدار چیزی است که در پسِ پشتِ آن «ذات» یا «نومنی» نهفته است. کانت در نظریه معرفت خود از این ایده‌آلیسم جانب‌داری می‌کند که ما فقط می‌توانیم پدیدارها را بشناسیم اما در عین حال معتقد است در پسِ پشتِ پدیدارها اشیاء فی‌نفسه‌ای وجود دارند که نمی‌توانیم آنها را بشناسیم، اما این اشیاء بر حواس ما تاثیر می‌گذارند و داده‌های تجربی یا شهودات حسی را پدید می‌آورند. بنابراین پدیدار چیزی است که بر ما پدیدار می‌شود، اما ما به آن ذاتی که در پسِ پشتِ پدیدار هست، دسترسی نداریم. هگل نیز در پدیدارشناسی روح، از ذات یا روحی سخن می‌گوید که خودش را در حرکت تاریخی آشکار و پدیدار می‌کند. بنابراین وقتی مراد از فنومن، پدیداری است که در پسِ پشتِ آن ذاتی است، من از واژه پدیدارشناسی استفاده می‌کنم. یعنی پدیدارشناسی ناظر به رویکردی است که در حوزه ایده‌آلیسم آلمانی اعم از ایده‌آلیسم استعلایی و ایده‌آلیسم مطلق وجود دارد. اما رویکرد دوم ناظر به معنای فنومنولوژی در اندیشه هوسرل و پس از او هایدگر است. در این رویکرد، منظور از فنومن، خود ذات است، نه چیزی که در پسِ پشتِ آن ذاتی قرار دارد. بنابراین من برای آنکه رویکرد فنومنولوژی در ایده‌آلیسم آلمانی را از فنومنولوژی نزد هوسرل و هایدگر و گادامر متمایز کنم، اولی را «پدیدارشناسی» و دومی را «پدیده‌شناسی» نامیده‌ام.

در گفت‌وگو به هایدگر زیاد اشاره شد. در ایران هم هایدگر به علل مختلف خیلی شناخته شده‌تر است و گویی گادامر زیر سایه هایدگر ناشناخته مانده است. ارتباط این دو چگونه بوده؟

گادامر سال 1900 به دنیا آمد. در حدود 21-22 سالگی، تقریباً در تمام کلاسهای درس و سخنرانیهای هوسرل و هایدگر شرکت می‌کرد و خیلی زود جزو شاگردان خیلی نزدیک هایدگر شد. هایدگر نقش مهمی در برانگیختن اندیشه‌های فلسفی درگادامر داشت. در آلمان، پژوهشگر دو رساله می‌نویسد، یکی رساله دکتری برای اخذ مدرک دکتری و دیگری رساله استادی برای کسب کرسی استادی. استاد راهنمای رساله استادی گادامر، هایدگر است. هایدگر در 1927 کتاب مشهور «هستی و زمان» را منتشر کرد و گادامر در سال 1928 ذیل راهنمایی هایدگر از رساله استادی اش دفاع کرد. رساله استادی گادامر «خوانشی از فیلبوس افلاطون» بود. گادامر بعداً اصلاحاتی در این رساله انجام داد و آن را در سال 1931 با عنوان «اخلاق دیالکتیکی افلاطون» منتشر کرد. این نکته را متذکر شوم که گادامر در دوران حیاتش سه کتاب نوشته است: 1. اخلاق دیالکتیکی افلاطون، 2. مثال خیردر فلسفه افلاطونی و ارسطویی، 3. حقیقت و روش (1960). سایر کتابهای گادامر در واقع مجموعه‌ای از مقالات و سخنرانیهای اوست که به صورت کتاب منتشر شده است و یا بسط یک سخنرانی یا یک مقاله است که به صورت کتاب درآمده است. پدر گادامر مخالف تحصیل او در رشته فلسفه بود. او شیمی‌دان مطرح و برجسته‌ای بود که در دهه 1920 رییس دانشگاه هم شد. او در سال 1928 مبتلا به سرطان شد و در آستانه مرگ نگران آینده پسرش بود، زیرا نگرش چندان مثبتی به فلسفه و علوم انسانی نداشت. لذا از هایدگر که استاد برجسته‌ای بود، درباره وضعیت پسرش پرسید و هایدگر به او اطمینان داد که پسرش فیلسوف خوبی می‌شود و آینده شغلی مناسبی خواهد داشت. این نشان‌دهنده ارتباط نزدیک هایدگر و گادامر است.

**به ارتباط میان هایدگر و گادامر اشاره کردید، آیا میان آنها تفاوتی هم هست؟**

گادامر خودش همیشه تصریح کرده است که کتاب «حقیقت و روش» تلاشی است برای فهم هایدگر متاخر یعنی هایدگر پس از «هستی و زمان». اما وقتی این کتاب در سال 1960 منتشر شد و گادامر نسخه‌ای از آن را برای هایدگر فرستاد، شگفتزده شد، زیرا هایدگر هیچ واکنشی به این کتاب نشان نداد. این نحوه مواجهه هایدگر با حقیقت و روش تامل برانگیز است و به نظر می‌رسد واکنش سرد هایدگر به این اثر بزرگ به این دلیل بوده است که گادامر در این کتاب به مفاهیم متافیزیکی نظیر «سوژه» و «آگاهی» پرداخته است، و این در حالی است که هایدگر همواره کوشیده است که از چنین مفاهیمی فرا رود.

**یعنی می‌توان گفت گادامر به خلاف هایدگر، کماکان در سنت متافیزیکی باقی می‌ماند.**

نه تنها باقی می‌ماند، بلکه فراروی از این سنت را ناممکن می‌داند و این یکی از تفاوت‌های اصلی هایدگر با گادامر است. تفاوت دیگر آنها در نوع نگاه به حقیقت است. البته گادامر در آموزه حقیقت متاثر از هایدگر است و معتقد است که حقیقت هیچگاه خود را به تمامه آشکار نمی‌کند و هرگاه جنبه‌ای از خود را آشکار می‌کند، جنبه یا جنبه‌هایی دیگر را پنهان می‌سازد. اما تفاوت مهم آنها در مساله حقیقت این است که گادامر معتقد است حقیقت در زبان و از طریق زبان و در زمان حاصل می‌شود و در بر ساخته شدن حقیقت، دیالوگ و دیالکتیک نقش اساسی دارند. به بیان دیگر گادامر معتقد به واسطه‌مندی حقیقت است و تاکید می‌کند که ما زمانی به حقیقت دست می‌یابیم که زبان و زمان آن را وساطت کنند.

**اما هایدگر این واسطه‌مندی را قبول ندارد.**

بله ندارد. در حالی که گادامر به مفهوم «درنگ» قائل است و معتقد است حقیقت از طریق درنگ کردن خودش را بر ما آشکار می‌کند، هایدگر استعاره «آذرخش» را به کار می‌برد و معتقد است حقیقت همچون یک «آذرخش» آشکار می‌شود.

**به نظر می‌رسد در نگاه گادامر به حقیقت اراده انسانی حذف نشده است.**

گادامر می‌گوید حقیقت زمانی خود را بر ما آشکار می‌کند که ما با مشکلی مواجه می‌شویم و مساله‌ای برایمان رخ می‌دهد و در مخاطره قرار می‌گیریم. یعنی زمانی که احساس می‌کنیم باورهای کنونی‌مان در یک -حوزه خاص نمی‌تواند جوابگویمان باشد. اینجاست که با مشکل مواجه می‌شویم. بنابراین مشکل یا مساله در فرآیند تجربه پدید می‌آید. اما پاسخ مساله یا راه‌حل مشکل که گادامر از آن به حقیقت تعبیر می‌کند، از طریق گفت‌وگو با دیگری و از طریق فرآیند دیالکتیکی پرسش و مفاهمه پدید می‌آید.

**البته هایدگر هم گفت‌وگو را قبول دارد.**

بله، ولی گفت‌وگو با خدایان را. هایدگر فیلسوف تامل و اندیشیدن است و اندیشیدن را نوعی گفت‌وگو با خدایان برای آشکار شدن حقیقت همچون آذرخش می‌داند. اما گادامر از گفت‌وگو با انسان‌ها سخن می‌گوید

و معتقد است حقیقت از خلال گفت‌وگو با انسان‌های دیگر آشکار می‌شود.

پیامد اجتماعی و سیاسی این دو رویکرد متفاوت به حقیقت چیست؟ آیا می‌توان گفت که از دل نگاه‌های دیگری رویکردی انحصارگرا و تمامیت‌خواه به سیاست نتیجه می‌شود در حالی که از نگاه گادامری رویکردی دموکراتیک؟

بله، گادامر حقیقت را نتیجه گفت‌وگو با دیگری می‌داند و این یعنی به همان اندازه که من به حقیقت دسترسی دارم، دیگری هم دسترسی دارد. بنابراین اگر بخواهم از منظر تامل صرف مشکلی را حل کنم، -یکسونگرانه و جزم‌اندیشانه پیش رفته‌ام. مشکل یا مساله زمانی حل می‌شود و حقیقت زمانی آشکار می‌شود که به اشتراک گذاشته شود.

آیا می‌توان گفت همکاری‌های دیگر با نازی‌ها و ریاستش بر دانشگاه در دوران قدرت نازی‌ها، ریشه در افکارش دارد؟

به نظر من الزاما چنین نیست.

اما بالاتر در بحث از رویکردهای متفاوتشان دیدیم که به دو نتیجه متفاوت می‌رسیم.

حداکثر می‌توان گفت که لوازم اندیشه فلسفی این دو فیلسوف در حوزه سیاسی این هست.

الان جایگاه گادامر در دنیا کجاست؟

گادامر امروز همچنان فیلسوف بسیار مهمی است و «حقیقت و روش» یکی از آثار ماندگار و کلاسیک در تاریخ فلسفه است. گادامر غیر از آنکه فیلسوف هرمنوتیکی است، نظرات فلسفی مهمی نیز در حوزه‌های مختلف دارد. برای مثال نظرات او در فلسفه هنر بسیار محل توجه است. همچنین او خوانش خاصی از فلاسفه یونان باستان ارائه می‌کند و فلسفه یونان باستان یکی از محورهای اصلی پژوهش‌های اوست و به این دلیل منتقد جدی خوانش‌های دیگر از فلاسفه یونان باستان است.

اندیشه‌های گادامر در ایران چه کاربردی دارد؟

کاربردهای متعددی قابل طرح است که من در اینجا با توجه به محدودیت‌های گفت‌وگو به مواردی اشاره می‌کنم. مورد اول به هدف از خوانش متن مربوط می‌شود. در مواجهه با متون دو رویکرد وجود دارد: 1. قصدگرایی، 2. استقلال معنایی. در رویکرد قصدگرایی هدف از خوانش



متن دستیابی به قصد مولف است. اندیشمندانی چون شلایرماخر، دیلتای و اریک هرش از این رویکرد جانبداری می‌کنند. اما گادامر و بیشتر منتقدان ادبی، از نظریه استقلال معنایی متن جانبداری می‌کنند و معتقدند در فرآیند خوانش متن نباید به دنبال فهم قصد مولف باشیم بلکه باید به سخن خود متن گوش سپاریم و ببینیم خود متن به ما چه می‌گوید. این رویکرد معنای متن را منفک و مستقل از مولف یا پدید آورنده متن می‌داند و از این رو به نظریه استقلال معنایی متن شهرت یافته است. گادامر مخالف قصدگرایی است و کل اندیشه هرمنوتیک‌اش را در دفاع از استقلال معنایی متن سامان داده است. این در حالی است که رویکرد غالب سنتی جامعه ما و به خصوص رویکرد غالب در حوزه‌های علمیه در فهم متون دینی، مبتنی بر نظریه قصدگرایی است. طبیعتاً اندیشه‌های گادامر چالشی جدی را در برابر این نگاه سنتی و غالب در ایران قرار می‌دهد. مورد دیگر آن است که گادامر اهمیت خاصی به سنت می‌دهد و از این جهت متهم به محافظه‌کاری شده است. البته معنایی که ما از سنت می‌فهمیم، محدودتر از معنای مورد نظر گادامر است. هرچند گادامر هیچگاه تعریف مشخصی از سنت ارائه نکرده است. در جامعه ما از صد و اندی سال پیش به این سو، تقابل بین سنت و مدرنیته یکی از مسائل اصلی بوده است و این چالش هنوز هم لاینحل باقی مانده است و بسیاری از مسائل و مشکلات جاری جامعه ما ریشه در این تقابل دارد. نگاه گادامر به سنت و نقشی که برای آن قائل است می‌تواند تا حدی راهگشا باشد. مورد سوم به مساله «کاربرد» مربوط می‌شود که یکی از اصطلاحات مهم و کلیدی نظریه هرمنوتیک گادامر است. گادامر ضمن رد -قصدگرایی، این ایده را مطرح می‌کند که ما متن‌ها را برای این نمی‌خوانیم که معنای مقصود مولف آنها را دریابیم بلکه آنها را می‌خوانیم تا از طریق متن‌های دیروز برای پرسش‌های امروزمان پاسخ‌هایی درخور بیابیم. طبق نظر گادامر، ما در فرآیند زندگی پیوسته در معرض چالش‌های گوناگون هستیم که برآمده از موقعیت هرمنوتیکی و تاریخی امروزمان است. این چالش‌ها را باید از طریق گفت‌وگو و رجوع به سنت حل کرد، یعنی از طریق خواندن متونی که از گذشته به دستمان رسیده است. این بدان معناست که ما باید برای حل مشکلاتمان با خود متون سنتی وارد گفت‌وگو شویم و این متون دارای این پتانسیل هستند که برای مشکلات امروزمان راه حل ارائه کنند. گادامر این فرآیند را کاربرد می‌نامد. کاربرد یعنی مساله محور به سراغ متن‌ها رفتن و یافتن پاسخ پرسش‌های امروز از متون دیروز. می‌بینیم که اندیشه گادامر حاوی نوعی اعتبار بخشیدن به سنت است، البته به شکلی متفاوت از نوع اعتبار بخشیدنی که در جامعه خودمان شاهد آن هستیم. حرف گادامر این است که سنت حقیقتی اجتناب‌ناپذیر ولی در عین حال

سیال و پویاست. سنت تغییر می‌کند، اما تغییرات آن تدریجی است. در عین حال سنت دارای چنان ظرفیتی است که وقتی تغییر می‌کند، آن امر تغییر یافته را نیز درونی خود می‌کند و جزو سنت می‌شود. بنابراین سنت خودش را دایم از طریق افراد جامعه نو و حفظ می‌کند.

یک بحث دیگر مهم گادامر موضوع آمیزش یا امتزاج افق‌هاست. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که به واسطه ارتباطات گسترده از طریق اینترنت و شبکه‌های مجازی با جهان‌های متفاوتی مواجه هستیم. آیا می‌توان گفت بحث آمیزش افق‌های گادامر برای توضیح این زندگی در جهان‌های متکثر کاربردی است؟

بله، اما امتزاج افق‌های مورد نظر گادامر، عملی است که نتیجه آن مفاهمه و دستیابی به حقیقت است. اینکه امروزه به واسطه امکاناتی که تکنولوژی فراهم آورده است افراد می‌توانند گونه‌های مختلف زندگی در دیگر نقاط جهان را مشاهده کنند، امتزاج افق‌ها نیست. این فقط حاکی از آن است که افق‌های مختلفی به روی افراد گشوده شده است. اما امتزاج افق‌ها زمانی رخ می‌دهد که فرد با یک پرسش یا مشکل مواجه شود و برای حل آن وارد گفت‌وگو با دیگران شود و از طریق آمیختن افق و چشمانداز خود با افق و چشمانداز دیگران پاسخ پرسش خود را بیابد. به نظر گادامر، فرد تا زمانی که در افق خود محصور است، نمی‌تواند مساله را حل کند. مساله زمانی حل می‌شود که به اشتراک گذاشته شود. یعنی زمانی که افق فرد به افق دیگران گشوده باشد و با دیگران بر سر موضوع مورد نظر وارد گفت‌وگو شود. نتیجه این گشودگی و درآمیختن افق‌ها دستیابی به حقیقتی است که فراتر از افق هر یک از طرفین گفت‌وگوست.

یعنی تا زمانی که گشودگی نباشد، امتزاج افق‌ها رخ نمی‌دهد.

دقیقا. «openness» یا گشودگی یکی از واژگان کلیدی گادامر است. شرط امکان امتزاج افق‌ها همین گشودگی است. دیالوگ زمانی شکل می‌گیرد که گشودگی باشد. وقتی دو نفر رو در روی هم می‌نشینند اما نه برای آنکه سخن هم را بشنوند بلکه برای آنکه موضع خودشان را اثبات کنند، چنین گفت‌وگویی دیالوگ نیست، مونولوگ است. حرف گادامر این است که فرد زمانی می‌تواند مشکلاتش را حل کند که از خودش بیرون برود. او میان «شنیدن» و «گوش سپردن» تمایز می‌گذارد. گادامر وقتی می‌گوید «نشنوید، بلکه گوش بسپارید»، در حقیقت بر این نکته تاکید می‌کند که باید طرف مقابل خود را به رسمیت بشناسی، چرا که او نیز همچون تو نسبتی با حقیقت دارد و چه بسا جنبه دیگری از حقیقت را بر

تو آشکار کند. بنابراین دیالوگ واقعی فقط گفتن نیست. حتی گفتن و شنیدن هم نیست، دیالوگ واقعی گفتن و در عین حال گوش سپردن است. کسی گوش می‌سپارد که گوشوده است و کسی گوشوده است که از جزمیت بیرون آمده باشد.

**در پایان اگر ممکن است درباره کتاب هم توضیحی ارائه کنید.**

کتاب‌های راهنما (companion) مجموعه کتاب‌هایی هستند که دانشگاه کمبریج هر جلد از آنها را به یکی از فیلسوفان بزرگ اختصاص داده است. هر یک از این کتاب‌ها متشکل از مجموعه مقالاتی است که نگارش آنها به گروهی از پژوهشگران برجسته بین‌المللی و متخصص در زمینه آن فیلسوف واگذار شده است. کتاب راهنمای گادامر نیز یکی از این مجموعه کتاب‌هاست که حاوی نکات تخصصی ارزنده‌ای درباره مفاهیم بنیادین اندیشه فلسفی گادامر است. ترجمه این کتاب می‌تواند گام رو به جلویی در جهت معرفی عمیق‌تر اندیشه‌های گادامر باشد، زیرا اکثر کتاب‌هایی که اندیشه‌های هرمنوتیکی گادامر را معرفی می‌کند، رویکرد تاریخی دارند و ضمن معرفی نظرات هرمنوتیکی فیلسوفان هرمنوتیکی نظیر شلایرماخر، دیلتای، هایدگر و دیگران، به معرفی اجمالی آراء هرمنوتیکی گادامر هم پرداخته‌اند. از سوی دیگر، شاهد آن هستیم که در ایران کتاب‌هایی با هدف رد نظرات گادامر نوشته شده است. اشکال چنین آثاری این است که قبل از بررسی دقیق نظرات گادامر، در برابر آن موضع گرفته است. پیامد چنین رویکردهایی ارائه تفسیرهای سطحی از اندیشه‌های گادامر است. کتاب راهنمای گادامر یکی از آثاری است که می‌تواند چنین خلأهایی را تا حدی پر کند و به فهم دقیق‌تر اندیشه‌های هرمنوتیکی گادامر یاری رساند.

### **مخاطب آن کیست؟**

عمدتاً دانشجویان و علاقه‌مندان به مباحث هرمنوتیکی. البته با توجه به آنکه هرمنوتیک موضوعی میان‌رشته‌ای است، دانشجویان رشته‌های -مختلفی چون فلسفه، الهیات، جامعه‌شناسی، حقوق و مانند این‌ها می‌توانند مخاطب این کتاب باشند.

---

دیلتای اما بر این نکته تأکید می‌کند که جنس معرفت در علوم انسانی متفاوت از جنس معرفت در علوم طبیعی است. شناخت در علوم طبیعی از جنس توضیح و تبیین است که هدفش تبیین ویژگی‌های اشیاء طبیعی و بیان روابط میان آنها است. اما شناخت در علوم انسانی از جنس فهم

است، یعنی پژوهشگر با تکیه بر سنخیت خود با موضوع پژوهش سعی در فهم پدیده‌های عالم انسانی دارد.

گادامر حقیقت را نتیجه گفت‌وگو با دیگری می‌داند و این یعنی به همان اندازه که من به حقیقت دسترسی دارم، دیگری هم دسترسی دارد. بنابراین اگر بخواهم از منظر تامل صرف مشکلی را حل کنم، -یکسونگرانه و جزم‌اندیشانه پیش رفته‌ام. مشکل یا مساله زمانی حل می‌شود و حقیقت زمانی آشکار می‌شود که به اشتراک گذاشته شود.

از هایدگر به بعد، هرمنوتیک فلسفی خوانده می‌شود، در حالی که هرمنوتیک شلایرماخر و دیلتای، هرمنوتیک روشی است. به عبارت دیگر از هایدگر به بعد، موضوع هرمنوتیک پدیده‌شناختی می‌شود؛ پدیدشناسی فهم. یعنی فهم در کانون توجه قرار گرفته است و هدف هرمنوتیک تحلیل خود فهم و چگونگی حصول آن در انسان است. پرسش‌ها دیگر به روش مربوط نمی‌شوند.

من: ؛ ؛ ؛ ؛ ؛ ؛ ؛ ؛ ؛ ؛ 18 ؛ ؛ ؛ ؛ ؛ 1402 ؛ ؛ ؛ ؛ ؛ ؛ ؛ ؛